

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَكَايْنٍ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلٍ مَعَهُ رَيْثُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَبُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ مَا صَعَفُوا وَ مَا اشْتَكَاؤُوا وَ اللَّهُ يُجِبُّ الصَّابِرِينَ»
و چه بسیار پیامبرانی که همراه او توده‌های انبوه، کارزار کردند؛ و در برابر آنچه در راه خدا به ایشان رسید، سستی نوزیدند و ناتوان نشدند؛ و تسلیم [دشمن] نگردیدند، و خداوند، شکیبایان را دوست دارد.

[آل عمران/ ۱۴۶]

ما به نام اتحاد اسلام قیام کردیم و به این جمعیت مقدس منتسبیم؛ ولی باید دانست که طرفدار اسلامیم به معنای ساده‌ی آن (انما المومنون اخوه). یعنی می‌گوییم در این موقع که تشتت کلمه و اختلاف اسلامیان، مسلمانان را به دست دشمن عمومی، ذلیل و زبون کرده، نباید مسلمانان برادر کشی کنند و به نام شیعه و سنی و سایر عناوین مذهبی به جان هم افتاده و مجال استفاده را به دشمن عمومی بدهند.

روزنامه جنگل، س ۱، ش ۲۸، ص ۲





بررسی عملکرد میرزا کوچک جنگلی در نهضت مشروطه (۱۳۲۴ق-۱۳۳۰ق)

دکتر میثم عبدالهی^۱

میرزا کوچک جنگلی، اولین فعالیت‌های سیاسی اجتماعی عمرش را از جوانی در دوره نهضت مشروطه آغاز کرد. با پیگیری علما و مردم ایران در نهضت مشروطه، مدل استبداد قاجاری فرو ریخت و مشروطه سلطنتی جای آن را گرفت. مردم رشت فعالیت‌های چشمگیری در مشروطه داشتند. تجربیات تلخ دوران مشروطه، هر چند با هزینه بسیار به وجود آمد ولی ثمرات زیادی داشت؛ از جمله اینکه دوست و دشمن، نفوذ و تحریف و افکار بیگانه پرست برخی‌ها نمایان شد. نهضت جنگل نیز که در ادامه مشروطه به وقوع پیوست، با پشتوانه تجربیات میرزا کوچک در نهضت مشروطه به دست آمد. در منابع نهضت جنگل، عمدتاً درباره حضور وی در مشروطه چندان سخنی گفته نشده و این برهه از بخش‌های مغفول فعالیت‌های سیاسی اجتماعی زندگی میرزا کوچک می‌باشد. در این مقاله تلاش شده تا همه فعالیت‌های میرزا در نهضت مشروطه از منابع نهضت جنگل، نهضت مشروطه و روزنامه‌های آن دوره جمع شده و ارائه گردد.

۱. دکتری انقلاب اسلامی و پژوهشگر تاریخ معاصر ایران.

شرح حال

شیخ یونس رشتی، معروف به «میرزا کوچک جنگلی»، فرزند میرزا بزرگ، در سال ۱۲۹۸ق در محله استادسرای رشت به دنیا آمد. تحصیل در مکتب خانه را از سنین کودکی آغاز کرد و سپس شروع به تحصیل علوم دینی کرد و به یادگیری صرف، نحو، معانی، بیان، منطق، فقه و اصول پرداخت. او در «مدرسه علمیه حاجی حسن» واقع در محله صالح‌آباد رشت و سپس در مدرسه علمیه جامع واقع رشت سکونت اختیار کرده و به تحصیل علوم دینی پرداخت.^۱ میرزا کوچک سپس به تهران

فعالیت‌های میرزا کوچک در مشروطه به قدری موثر بود که در سال ۱۳۳۰ق توسط دولت روسیه تزاری، مدت ۵ سال تبعید شد و حق حضور در گیلان را نداشت.^۲ میرزا کوچک، نهضت جنگل را تحت عنوان «هیات اتحاد اسلام»، برای حفظ استقلال ایران و مقابله با سلطه انگلیس و روسیه تزاری در روز عید فطر ۱ شوال ۱۳۳۳ق (۲۱ مرداد ۱۲۹۴-۱۲ آگوست ۱۹۱۵م) در جنگل‌های منطقه فومنات بنیان نهاد. نهضت جنگل ۷ سال طول کشید و فراز و فرودهای بسیاری داشت و طولانی‌ترین نهضت تاریخ معاصر، قبل از نهضت امام خمینی رحمته‌الله علیه است. میرزا کوچک جنگلی در روز ۳ ربیع الثانی ۱۳۴۰ق (۱۱ آذر ۱۳۰۰-۳ دسامبر ۱۹۲۱م) در حال تعقیب و گریز در ارتفاعات ماسال به سمت خلخال، در ۴۲ سالگی به شهادت رسید.^۳

در ابتدای مشروطه

میرزا کوچک بعد از شروع نهضت جنگل، به نام جنگلی شهرت یافت و قبل از آن با شهرت رشتی شناخته می‌شد. همزمان با آغاز زمزمه‌های نهضت عدالتخانه که به نهضت مشروطیت تبدیل شد، روحانی فاضل و جوان ۲۶ ساله بود که به تازگی از حوزه تهران به حوزه علمیه رشت بازگشته بود، یک گروه دینی سیاسی به نام «انجمن روحانیان ایران» در رشت تاسیس کرد. رایینوی انگلیسی در این باره می‌نویسد: «انجمن روحانیون، از طلاب تشکیل شده و اجزای آن غالباً طلاب مشروطه‌خواه بودند.»^۴ انجمن برای اعضا، کارت عضویت صادر می‌کرد و دومین کارت صادر شده در ۲۸ جمادی الثانی ۱۳۲۵ق^۵ برای میرزا کوچک بود و در قسمت حرفه یا شغل او، چنین نوشته بود: «از سلسله جلیله طلاب و اهل علم است» و او را «رشتی الاصل و المسکن» دانسته بود. اعضای این انجمن برای تبلیغ مشروطه کار فرهنگی و سخنرانی انجام می‌دادند و علاوه بر آن، برای اعضای این مجمع که ملبس به لباس روحانیت بودند، آموزش نظامی را نیز در اولویت قرار دادند و برای آنها لباس متحدالشکل جنگی تهیه کردند و مخفیانه



مهاجرت کرد و مدتی در مدرسه محمودیه سکونت گزید و تحصیل علوم دینی را در آنجا پی گرفت و از جمله اساتیدش در تهران می‌توان به آیت الله شیخ محمدحسین یزدی اشاره کرد. ابراهیم فخرایی پس از درج مقدار تحصیلات علوم دینی میرزا کوچک می‌نویسد: «می‌بایست با این مقدمات، یک امام جماعت و یا یک مجتهد جامع الشرایط از کار در آید.»^۶

۱. جنگلی، ۱۳۵۷، ۵۵، ۵۴؛ فخرایی، ۱۳۷۶، ۳۵؛ گیلک، ۱۳۷۱، ۷.

۲. فخرایی، ۱۳۷۶، ۳۵، ۲۵۸.

۳. فخرایی، ۱۳۷۶، ۴۲، ۴۱؛ گیلک، ۱۳۷۱، ۱۷.

۴. جنگلی، ۱۳۵۷، ۶۲، ۶۱، ۲۵۹، ۲۵۸؛ فخرایی، ۱۳۷۶، ۳۹۰.

۵. رایینو، ۱۳۶۸، ۷۴.

۶. ۱۷ مرداد ۱۲۸۶.

به تهیه اسلحه پرداختند.^۱ با اینکه بخشی از فعالیت‌های سیاسی افراد مختلف در قالب انجمن‌ها صورت می‌گرفت و حدود ۱۵ انجمن با گرایش‌های مختلف در رشت و در تهران هم بیش از ۵۰ انجمن کوچک و بزرگ فعالیت می‌کردند که برخی به دولت‌های خارجی وابسته بودند اما میرزا کوچک و دوستانش، در قالب هیچ‌کدام از این انجمن‌ها قرار نگرفتند و از ابتدا تا آغاز استبداد صغیر، در قالب همین انجمن فعالیت کردند. زمانی که زمزمه‌های بسته شدن مجلس به امر محمدعلی شاه در کشور پیچید، میرزا کوچک برای کمک به مشروطه، به همراه اعضای انجمن روحانیون به صورت مسلح، راهی تهران شد ولی در منطقه رستم‌آباد، خبر به توپ بستن مجلس به دست قوای محمدعلی شاه و بسته شدن مشروطه را شنید و به رشت بازگشت.^۲

در دوران استبداد صغیر

در دوران استبداد صغیر فضای کشور برای نیروهای مشروطه‌خواه چندان امن نبود، به همین خاطر میرزا کوچک به همراه چند تن از دوستانش، بعد از بازگشت به رشت، راهی قفقاز شد و مدتی در تفلیس اقامت گزید.^۳

میرزا کوچک در روز ۲۵ رجب ۱۳۲۶ق (۲ شهریور ۱۲۸۷) نامه‌ای به یکی از دوستانش در رشت نوشت و از اینکه مشروطه تعطیل شده، ابراز ناراحتی کرد و برای دوران کوتاه مشروطه در ایران، تاسف خورد. او رفتارهای غلط مشروطه‌خواهان را یکی از دلایل نارضایتی مردم از مشروطه دانسته است. در بخشی از این نامه آمده است:

«علت این همه بیچارگی و سیه روزگاری از آن بود که از روز اول نخواستیم نه از آن جان و نه از جانان دست برداشته، بلکه میل داشتیم هر دو را دارا باشیم. سزاوار است با این حال، بعد الایام چون مردان پشت خمیده و زنان سالخورده در دل‌های شب از خواب غفلت بیدار شده، دست کوتاه به دامن صاحبان حضرت رب‌الارباب دراز و از آنها بخواهیم که

پیشانی‌های ما را رفع کنند؛ یا خود، «گروه مرده» و جزو آنان باشیم... تا مردم، ما را گروه مرده ندانند، تا جوانان با فتوت تبریز نگویند ما گیلانیان بسیار بی‌همت بودیم، تا عندلیبان باغ و بوستان اروپا در هر راغ و چمن و در هر بوم و برزن نسرايند که ایرانیان بی‌علم، قیمت این دُر پُربها را ندانسته، عاقبت اقتدا به «الناس علی دین ملوکهم» کرده یعنی پادشاه ایران تمام مملکت را به همسایگان فروخت و ایرانی‌ها هم این حدیقه حریت و آزادی را در بازار نقاق و شقاق به دراهم معدوده به بیع در آورند. پس محض رفع التباس،^۴ چشمان خود را درست باز کرده ببینیم غیر از دعا کردن، علاجی داریم یا هنوز باید نشسته و دعا کنیم. ظاهراً از قدم، دریغ نکرده و نمی‌کنیم؛ از قلم، کوتاهی نداشته و نداریم. از حرف زدن و نصیحت کردن به مردم مضایقه نمی‌ورزیم. از پول خرج کردن تعلل روا نداشته و از جان، فدا کردن تسامح و تکاهل را جایز نمی‌شماریم؛ ولی حقیقتاً ترس بلوای اخیر با چند من نمک، آن هم با انگشت آغاباجی هنوز ما را حال نیاورده است. بلی وقتی مردم را با اغراض فاسد، آلوده می‌کنیم، متوقع رشوه هستیم نمی‌دهند. عداوت ذاتی داریم [و مردم را] دشمن قلمداد می‌کنیم تا مجبور به دشمنی ما گردند. یا وقتی می‌گوییم؛ می‌زنیم نمی‌زنیم، می‌کشیم نمی‌کشیم، شکم پاره می‌کنیم نمی‌کنیم، البته مال کار بهتر از این نمی‌شود. پس با این وضع غیر از دعا کردن چاره نداریم، «چه غم دیوار امت را که دارد چون تو، پشتیبان!»^۵ باری باز هم نباید مایوس شد؛ «وصال چون به سر آمد، فراق هم به سر آید.»^۶ کاری که جمعیت یک مملکت بکند حتماً موفق می‌گردد. انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها چه کردند؟ همین تازگی‌ها ملت عثمانی چطور به زور شمشیر از پادشاه خود آزادی را گرفت؟ اگر باور ندارید، جراید عالم را مطالعه فرمائید معلوم است.

جهان را صاحبی باشد خدا نام

کز او شوریده دل‌ها، گردد آرام

آخر ما ودایع خدائیم؛ سالکان کعبه حضرت واجب العطا و یا نونهالان بوستان الله. [خدا] به ما فرمود از همه به شما نزدیک‌ترم و از هر کس مهربان‌تر؛ مدت‌ها است طفل حریت

۱. گیلک، ۱۳۷۱، ۹۸؛ جنگلی، ۱۳۵۷، ۵۵.

۲. جنگلی، ۱۳۵۷، ۵۵؛ گیلک، ۱۳۷۱، ۹.

۳. جنگلی، ۱۳۵۷، ۵۶.

۴. اشتباه.

۵. شعر از سعدی شیرازی است: «چه غم دیوار امت را که دارد چون تو، پشتیبان/ چه پاک از موج بحر آن را که باشد نوح، کشتی بان» (سعدی، ۱۳۸۵، ۴).

۶. از سعدی شیرازی: «امیدوار چنانم که کار بسته برآید / وصال چون به سر آمد فراق هم به سر آید» (همان، ۶۹۵).

بیرون می‌کنند ولی چنین کاری نکردند. این ایام مصادف با اوج فعالیت‌های مخفی کمیته ستار برای فتح رشت بود و میرزا کوچک برای هماهنگی با مشروطه‌خواهان، شب‌ها مخفیانه از کتسولگری خارج می‌شد و بعد از هماهنگی‌های مورد نیاز دوباره به آنجا باز می‌گشت.^۳

در ماجرای تصرف رشت در ۱۶ محرم ۱۳۲۷ ق هم میرزا کوچک حضور فعال داشت و در قضایای فتح قزوین و فتح تهران نقش پیشرو داشت و فرماندهی یک دسته از نیروهای مشروطه‌خواه مسلح را به عهده داشت. در طول مسیر تا منجیل، درگیری‌هایی با نیروهای دولتی در برخی نقاط - خصوصاً پل انبوه رخ داد. در شب فتح قزوین نیز در حاشیه شهر، درگیری بزرگی با نیروهای دولتی رخ داد و میرزا کوچک نقش پررنگی ایفا کرد.^۴

«فتودور»، که در منابع مربوطه از او به عنوان تویچی متبحر آلمانی یاد شده. و در جنگ‌های فتح تهران موثر بود^۵ در یکی از جنگ‌ها گفت که اگر توپ را بالای فلان کوه بگذاریم، در جنگ پیروز خواهیم شد. میرزا کوچک هم دست به کار شد و به همراه عده‌ای از مشروطه‌خواهان، توپ را بالای همان کوه برد و همین کار باعث شد که مشروطه‌خواهان پیروز شدند، ولی کمر میرزا کوچک آسیب دید و او تا پایان عمر دچار کمردرد بود.^۶

برخی از منابع، دسته میرزا کوچک را اولین گروه در حرکت نیروهای گیلانی برای فتح قزوین دانسته‌است.^۷ در سندی که درباره هزینه‌های کمیته ستار در اداره جنگ منتشر شده، نام «آقا میرزا کوچک» و مقدار ۱۵۰ تومان به عنوان هزینه او نوشته شده است.^۸ همچنین در سند دیگری که از هزینه‌های کمیسیون جنگ منتشر شده، در قسمتی نام میرزا کوچک در صدر «دسته سوارهای رشتی» ذکر شده است و نوشته شده که او و دسته‌اش از تاریخ ۳۰ جمادی الاولی ۱۳۲۷ ق از

و مشروطیت را پرورش می‌دهیم؛ سال‌ها است به پرستاری و تیمار او مشغول هستیم. کار فلکی یکسره بر منهج عدل است، هشدار که ظالم نبرد راه به منزل؛ «یریدون آن یطفنوا نور الله»^۱ ولی نمی‌توانند. حالا آقا سید عبدالله [بهبهانی] و آقا سید محمد [طباطبایی] را توقیف بکنند، سید جمال [واعظ اصفهانی] را در همدان بکشند؛ بچه‌های نادان معلم‌خانه

میرزا کوچک هم دست به کار شد و به همراه عده‌ای از مشروطه‌خواهان، توپ را بالای همان کوه برد و همین کار باعث شد که مشروطه‌خواهان پیروز شدند، ولی کمر میرزا کوچک آسیب دید و او تا پایان عمر دچار کمردرد بود.

محمدی را از دم تیغ و توپ بگذرانند؛ حاجی میرزا ابراهیم آقا و ملک المتکلمین و میرزا جهانگیر خان [صویراسرافیل] را به دار بیاویزند. اندیشه نباید کرد برای آنکه هر ضحاک‌ی را کاهه در پی است و هر سلطان ظالمی را بخت‌النصری در عقب؛ هر معتصمی چنگیزی در خور است و هر متوکل‌ی را مردان صالحی در دنبال باش تا شام نکبتش بدمد! وجود منتقم حقیقی و الدنیا دار الکافات را کراراً مردان باتجربه امتحان کرده‌اند، منتهی چند روزی صبر لازم است.^۲

میرزا کوچک بعد از مدتی به خاطر مشکلات مالی، قفقاز را ترک کرد و به صورت مخفیانه راهی رشت شد. او به همراه ۸۰ نفر دیگر از طلاب و کسبه، در روز ۲ ذی الحجه ۱۳۲۶ ق (۶ دی ۱۲۸۷) در کنسولگری عثمانی در رشت، متحصن شد و از دولت ایران درخواست اعاده مشروطه کرد. این تحصن بیش از یک ماه به درازا کشید. ماموران دولت، کنسولگری را محاصره کرده، متحصنین را تهدید کردند که آنها را با زور

۱. سوره مبارکه توبه، آیه ۳۲.

۲. گیلک، ۱۳۷۱، ۱۳۱۰.

۳. روزنامه شمس، س، ش ۲۳، ۲۲، ۱۹ محرم ۱۳۲۷ ق، ۱۶، ۱۴، رابینو، ۱۳۶۸، ۴۶، ۴۵، بشیری، ۱۳۶۲، ۳۸۱/۲، جنگلی، ۱۳۵۷، ۵۶؛ فخرایی، ۱۳۷۶، ۴۰؛ فخرایی، ۱۳۵۲، ۹۹؛ گیلک، ۱۳۷۱، ۱۴.

۴. (جنگلی، ۱۳۵۷، ۵۷؛ فخرایی، ۱۳۷۶، ۴۰؛ گیلک، ۱۳۷۱، ۱۴.

۵. ملک‌زاده، ۱۳۸۳، ۱۰۴۶/۵؛ شریف کاشانی، ۱۳۶۲، ۴۰/۲؛ دیوسالار، ۱۳۳۶، ۱۰۲؛ بیرم‌خان، ۱۳۵۶، ۵۰؛ فخرایی، ۱۳۷۶، ۴۰؛ واجد سمیعی، ۱۳۹۳، ۲۲۸.

۶. فخرایی، ۱۳۷۶، ص ۴۰.

۷. کسروی، ۱۳۵۳، ۱۲.

۸. رابینو، ۱۳۶۸، ۲۷۹.

دسته‌اش به رشت بازگشت. در رشت کریم خان رشتی با او صحبت کرد و از او دلجویی نمود و با سختی توانست او را به همراه نیروهای تحت امرش، راضی به بازگشت به محل درگیری کند.^۲

میرزا کوچک در منطقه علی‌شاه عوض (شهریار امروزی) به

میرزا کوچک در مدت همراهی با مشروطه‌خواهان، عملکرد نامشروع آنها را در کمال ناباوری، به چشم می‌دید و به این کارها اعتراض می‌کرد. نیز سکوت سران مشروطه با عملکرد فاسد سایر مشروطه‌خواهان، باعث شد تا میرزا کوچک معترض باشد و در نهایت کار به جایی رسید که میرزا کوچک از ادامه همراهی با آنها صرف نظر کرد.

مشروطه‌خواهان گیلانی رسید و همراه آنها در فتح تهران شرکت کرد و مامور جبهه قزاق‌خانه بود.^۳ سعدالله خان درویش چنین می‌نویسد: «یکی از مجاهدین برجسته که جزو دسته سردار محیی بود، مرحوم میرزا کوچک خان بود که عمامه را برداشته و جزء مجاهدین وارد تهران شد. در بادامک قبل از ورود به تهران رشادتهای نمایانی از خود بروز داد.»^۴

میرزا کوچک بعد از فتح تهران در پایتخت سکونت اختیار کرد و تا شوال ۱۳۳۳ که برای تاسیس نهضت جنگل، راهی گیلان شد، در تهران سکونت داشت. او بعد از فتح تهران نیز تا مدتی به کریم خان رشتی و سردار محیی احترام می‌گذاشت و آنها را خادمین به مشروطه می‌دانست. علی‌اکبر دهخدا که میرزا کوچک را در همین ایام بعد از فتح تهران دیده، در این باره می‌گوید: «میرزا کوچک خان از مجاهدین گیلان بود که با میرزا کریم خان و سردار محیی برای بیرون کردن محمدعلی شاه به تهران آمد. او سربازی بی‌نهایت شجاع بود و سردار محیی و برادرش میرزا کریم خان با او معامله دوست می‌کردند، نه یک فرد مجاهد عادی؛ معهذاً با همه ابرام، سردار محیی،

کمیسون جنگ موجب نگرفته و بعد از مدتی، خودش و افراد دسته تصفیه حساب کرده‌اند: «دسته سوارهای رشتی، از ۳۰ ج، ۱، از کمیسون جنگ موجب نگرفته‌اند، عجلالتا به اینها داده شده، یکصد و بیست و پنج تومان تا حساب کرده تتمه به آنها پرداخته و اشخاص مفصله در صفحه آتیه مذکور است» سپس نام «آقا میرزا کوچک» درج شده و دنباله او نام ۱۶ نفر از سواران رشتی که اعضای دسته‌اش بودند ذکر شده و برای مجموع این دسته، ۱۲۵ تومان به عنوان موجب، پرداخت شده است.^۱

در فتح قزوین و تهران

روزنامه خیرالکلام در روز ۱۶ ربیع الثانی ۱۳۲۷ ق، یک روز بعد از فتح قزوین، تلگرافی از میرزا کوچک را درج کرده که به اخبار فتح قزوین اشاره دارد.

«لילה چهاردهم، یک ساعت از شب گذشته... با عموم مجاهدین وارد قزوین [شده] تا یک ساعت از شب گذشته نایره جدال، گرم [بود]. الحق همه مجاهدین داد مردانگی داده. عاقبت، حاکم و مسیح خان با پسرش قاسم آقای قزاق با جمعی از سرداران مستبد، گرفتار، دو عراده توپ شربنیل و دو توپ سرپر و مقدار هزار و پانصد قبضه تفنگ سه‌تیر و ورندل با ذخیره زیاد در تصرف ملت [افتاد]، تلفات قشون دولتی زیاد [است]، از طرف ملت سه نفر مقتول، هفت نفر مجروح. عموم مجاهدین گیلان سلامت [هستند].»^۲

میرزا کوچک سران مشروطه مانند میرزا کریم خان رشتی و عبدالحسین خان معزالسلطان و سایرین، را انسان‌های سالمی می‌دانست که از آن مفاسد به دور هستند. وی در مدت همراهی با مشروطه‌خواهان، عملکرد نامشروع آنها را در کمال ناباوری، به چشم می‌دید و به این کارها اعتراض می‌کرد. نیز سکوت سران مشروطه با عملکرد فاسد سایر مشروطه‌خواهان، باعث شد تا میرزا کوچک معترض باشد و در نهایت کار به جایی رسید که میرزا کوچک از ادامه همراهی با آنها صرف نظر کرد. میرزا کوچک مدتی بعد از فتح قزوین، در اعتراض به کارهای نامشروع مشروطه‌خواهان، همراه با

۱. همان، ۳۵، ۳۴.

۲. روزنامه خیرالکلام، س ۱، ش ۴۷، ۱۶ ربیع الثانی ۱۳۲۷ ق؛ ص ۳.

۳. فخرایی، ۱۳۷۶ ص ۴۰.

۴. فخرایی، ۱۳۷۶ ص ۴۰.

۵. درویش، ۱۳۸۷، ۳۱.

هیچ وقت نمی‌نشست و مانند یک نوکر در برابر این دو برادر می‌ایستاد. در اول بار که او را دیدم جوانی خوش‌قیافه به سن سی ساله می‌نمود. در نهایت درجه معتقد به دین اسلام و به همان حد نیز وطن‌پرست بود، شاید آن هم از راه اینکه ایران وطن او، یک مملکت اسلامی است، دفاع از او را واجب می‌شمرد.»^۱

قطع رابطه با سردار محیی

بعد از فتح تهران، سران مشروطه گیلان مسئولیت‌های متعدد و القاب مختلف را تصاحب کردند و هیچ مانعی در تسلط آنها بر کشور وجود نداشت؛ آنها نیز ظاهر سازی و عوام‌فریبی‌های پیشین را کنار گذاشته و چهره واقعی خود را عیان کردند. میرزا کوچک که اوضاع را دید، حاضر نشد مسئولیتی قبول کند، بلکه از رفتارهای فاسد مشروطه‌خواهان ناراحت شده و ارتباطش را با آنها از جمله عبدالحسین خان سردار محیی قطع کرد. میرزا با اینکه در نهایت سختی در تهران، به سر می‌برد، ولی از پذیرفتن حقوق ماهانه و کمک‌های مادی سردار محیی و سایر مسئولین کشوری امتناع می‌کرد و از اینکه می‌دید عده‌ای کوتاه‌نظر، مدعی نجات ملت ایران شده‌اند، ولی وقتی به قدرت دست پیدا کردند، ملت ایران را فراموش کرده و دنبال منافع شخصی خود هستند، متأسف می‌شد. او میرزا کریم خان رشتی و سردار محیی را از عوامل منحرف شدن نهضت مشروطه می‌دانست و دیگر حاضر به همکاری با آنها نبود. فخرايي می‌نویسد:

«میرزا کوچک در ایام اقامت طهران، از کارهای ناهنجار برخی از مجاهدین افسرده شد، حتی با عبدالحسین خان معزالسلطان که بعد از فتح طهران لقب سردار محیی گرفت، و نمی‌خواست یا نمی‌توانست از اعمال مجاهدین جلوگیری نماید، قطع رابطه کرد و با آنکه در نهایت عسرت می‌زیست، از پذیرفتن کمک‌های مادی سردار امتناع می‌ورزید.»^۲

سعدالله خان درویش که در زمان حضور میرزا کوچک در

تهران، در سنین کودکی به سر می‌برد، به خاطر دوستی پدرش با میرزا کوچک، گاهی همراه پدرش به خانه میرزا کوچک می‌رفت و در خاطراتش درباره محل زندگی میرزا کوچک و اوضاع زندگی او در تهران به نکات بسیار مهمی اشاره کرده است: «میرزا برای ادامه زندگی، خانه‌ای در خیابان شاه‌آباد، کوچه محمودی، که یک بن‌بست است و در ته آن بن‌بست خانه خیلی محقری به ماهی سه تومان، اجاره کرد و با نهایت عسرت و سختی زندگانی می‌کرد... گاهی به منزل محقر ایشان می‌رفتم. دو اتاق داشت، فقط یک اتاق فرش زیلو داشت. با اینکه در نهایت عسرت، [زندگی را] می‌گذراند [اما] هیچ وقت حاضر نمی‌شد به احدی اظهار [نیاز] کند.»^۳ او می‌نویسد: «پس از ورود به تهران، مرحوم میرزا کوچک که جزو دسته سردار محیی بود و سردار محیی پس از ورود و تصرف تمام ادارات دولتی، طمع دنیوی بر او غلبه کرد و شروع کرد به استفاده‌های مادی. مرحوم میرزا کوچک خان که مردی درست و حقیقتاً نمونه‌[ای] از راستی و پاک‌دامنی بود، این رویه سردار محیی در نظر او فوق‌العاده ناگوار آمد و بدون تأمل سردار محیی را ترک کرد و هیچ وقت حاضر نشد با او روبرو شود.»^۴ همچنین اشاره می‌کند که حتی وساطت میرزا کریم خان هم برای برقراری ارتباط مجدد، به نتیجه نینجامید: «هر قدر سردار محیی واسطه فرستاد، حتی میرزا کریم خان که همه گیلانیان می‌دانند، ید طولایی در حرفی داشت و اساس امور گیلانیان در آن زمان در ید قدرت او بود، با همه این احوالات، نتوانست میرزا کوچک خان را متقاعد کند و با سردار محیی روبرو شود.»^۵

میرزا کوچک در چنین حال و روزی در تهران، گرفتار یک ماجرای عجیب جنایی هم گردید و مدتی در حبس بود تا اینکه با بخشش شاکی خصوصی آزاد شد. او در مدت حبس، زیر نظر پیرم خان ارمنی، رئیس نظمیه (شهربانی) و مورد احترام او قرار داشت. فخرايي به نقل از خود میرزا کوچک، ماجرا را تعریف کرده است:

۱. دهخدا، ۱۳۵۹، ۲۳، ۲۲.

۲. فخرايي، ۱۳۷۶، ۴۲.

۳. درویش، ۱۳۸۷، ۳۲، ۳۱.

۴. درویش، ۱۳۸۷، ۳۱.

۵. درویش، ۱۳۸۷، ۳۱.

مهرتر میرزا کوچک، سردسته مجاهدین را با یک دست زین و برگ تمام اسباب، از کمیسری عودلاجان فرستاده بودند، که مشارالیه این زین و برگ را از طویله میرزا کوچک سرقت کرده و می برده است، که دستگیر شده است. زین و برگ در اطاق ژاندارم [است] و محمد در حبس توقیف گردید تا تکلیف معلوم شود. کمیسر کشیک: صادق الحسینی.^۳

همراهی با اردوی شرق

بعد از فتح تهران، میرزا کوچک به همراه پیروم و سردار بهادر بختیاری سفری به اردبیل داشت تا به ستارخان در جنگ با شاهسون ها کمک کند، ولی مریض شد و به تهران بازگشت و اردو نیز بدون جنگ به تهران بازگشت.^۴

یکی از مسائلی که باعث شد میرزا کوچک با سردار محیی دوباره ملاقات کند، دغدغه حفظ مشروطه و سرکوبی محمدعلی شاه بود. اهمیت این هدف، نزد میرزا آنقدر مهم بود که علی رغم همه دلخوری ها، به طور موقت در نیروهای سردار محیی قرار گرفت. در ماجرای بازگشت محمدعلی شاه مخلوع به ایران و همراهی ترکمن ها با او در استرآباد در اواخر سال ۱۳۲۹ ق (۱۲۹۰)، میرزا کوچک هم برای مقابله با او، داوطلبانه عازم «گُمُش تپه» شد.^۵

بود و چند سال بعد ملقب به «سالار معتضد» گردید. او یادداشت های مهمی از این لشکرکشی به جای گذاشته است. عبدالحسین خان سردار محیی به عنوان حکمران دو ولایت مازندران و استرآباد^۶ انتخاب شد و نیز فرماندهی کل لشکر اعزامی به سوی شمال را به عهده گرفت. «محمدعلی واجد سمیعی» ملقب به «معتد السلطان» از فرماندهان نظامی لشکر اعزامی برای سرکوبی محمدعلی شاه که بعدها لقب «سالار معتضد» گرفت می نویسد برای مقابله با طرفداران محمدعلی شاه، یک اردو راهی غرب کشور و مقابله با سالارالدوله شد که «اردوی غرب» گفته می شد. اردوی دیگر

«خودش نقل کرد که روزی بسیار دلتنگ بودم و به سرنوشت مردم ایران می اندیشیدم و رفتار بعضی کوه نظرات را که مدعی نجات ملت اند، [مورد] مطالعه قرار داده بودم که گدایی به من برخورد و تقاضای کمک نمود. من که در این حال مفلس تر از او بودم و درب جیبم را تار عنکبوت گرفته و به اصطلاح معروف بخیه به آب دوغ می زدم، معذرت خواستم و کمک به وی را به وقت دیگر محول ساختم. اما گدای سمج متقاعد نمی شد و پا به پایم می آمد و گریبانم را رها نمی کرد. در جیب، حتی یک شاهی پول نداشتم و فناء فی الله، به نحوه گذران آینده ام می اندیشیدم. نه میل داشتم از کسی تقاضای اعانت کنم و نه آهی در بساطم بود که دل را خشنود نگه دارم. لیکن گدای پررو دم به دم غوغا می کرد و اصرار می ورزید و اصرار زیاد از حدش، خشمم را علیه خود برانگیخت. هر جا می رفتم از من فاصله نمی گرفت و با حملات مکرر و بی انقطاع، روح آزرده ام را می کوبید. عاقبت به تنگ آمده، کشیده ای به گوشش نواختم. گویی گدای سمج در انتظار همین یک کشیده بود، زیرا فوراً به زمین نقش بست و نفسش بند آمد و جابجا مُرد! از مرگ گدا، با همه پررویی هایش متأثر شدم و چون عمل خود را مستحق مجازات می دانستم، بی درنگ به شهربانی حاضر و خود را معرفی کردم. رئیس شهربانی یفرم بود، از اینکه به پای خود به شهربانی آمده، خود را قاتل معرفی کرده ام، متعجب شد. و مدت های مدیدی برای همین ارتکاب در زندان ماندم. لیکن از احترامات رئیس شهربانی که از سوابقم به درستی آگاهی داشت، برخوردار بودم، تا آن که اوضاع تغییر کرد و با گذشت مدعیان خصوصی، آزاد گردیدم.^۱

سندی کمتر دیده شده درباره حضور میرزا کوچک در ۲۹ رمضان ۱۳۲۸ ق^۲ در تهران وجود دارد. در این سند، اداره نظمییه خبر از سرقت زین و برگ اسبی که از سوی کمیسری تحویل میرزا کوچک شده بود، داده و در آن از میرزا کوچک با عنوان «سردسته مجاهدین» نام برده است. در بخش دیگر سند به پیدا شدن سارق اشاره شده و چنین آمده: «محمد نام،

۱. فخرایی، ۱۳۷۶، ۴۲؛ سعدالله خان درویش در خاطراتش همین خاطره را به گونه ای دیگر از میرزا کوچک نقل کرده، درویش، ۱۳۸۷، ۳۰.

۲. ۱۲ مهر ۱۲۸۹.

۳. کشاورز، ۱۳۷۱، ۱.

۴. فخرایی، ۱۳۷۶، ۴۰؛ گیلک، ۱۳۷۱، ۱۴.

۵. به گُمُش تپه، «گمیشان» هم گفته می شود و از شهرهای استان گلستان است.

۶. استان گلستان کنونی.

هم راهی مقابله با محمدعلی شاه راهی شمال شد که به آن «اردوی شرق» می‌گفتند و این اردو هم به دو قسمت تقسیم شد و بخش اول آن راهی استرآباد و مازندران شد و بخش دوم راهی سمنان و شاهرود گردید.^۱ میرزا کوچک هم همراه با نیروهای اردوی شرق راهی استرآباد و مازندران گردید.^۲

میرزا کوچک رشتی فرمانده سواران، از معدود سردسته‌هایی بود که در طول مسیر، مراقب بود که نیروهایش مزاحم اهالی نشوند و دست به غارت نزنند و آسایش مردم بومی، سلب نشود. میرزا اسماعیل جنگلی، می‌نویسد: «[میرزا کوچک] همه وقت درصدد جلوگیری اردو از مزاحمت اهالی بوده و مراقبت بلیغ در آسایش اهالی، اعمال می‌نمود.»

میرزا اسماعیل جنگلی، خواهرزاده میرزا کوچک، چنین می‌نویسد: «مرحوم میرزا کوچک خان با دستجات ملیون عازم جنگ تراکم شد و مامور جلوگیری از قصد محمدعلی شاه گردید و با دستجات خود، پیش جنگ بوده»^۳

نیروها از مسیر امامزاده هاشم و گدوک و فیروزکوه باید به سوی مازندران می‌رفتند تا مسیر ورود دشمن به تهران را ببندند. اولین جنگ در بامداد روز ۲۹ شعبان ۱۳۲۹ق^۴ در منطقه امین‌آباد در نزدیکی گدوک، رخ داد و ابتدا طرفداران محمدعلی شاه توانستند نیروهای مشروطه‌خواه را غافلگیر کنند و تعدادی از آنها را اسیر بگیرند. نیروهای طرفدار محمدعلی شاه. شامل نیروهای ترکمن و اصانلو. با توپخانه پشتیبانی می‌شدند و جلو رفتند ولی با ورود توپ‌های مشروطه‌خواهان، قاعده جنگ به سمت مشروطه‌خواهان سنگین‌تر شد و در نهایت بعد از ۸

ساعت جنگیدن، پیروز شدند. طرفداران محمدعلی شاه ۳۰۰ کشته و ۸۰ اسیر و مقداری تجهیزات جنگی و آذوقه بجا گذاشتند و فرار کردند. از نیروهای مشروطه‌خواه هم فقط همان چند نفر اولیه اسیر شدند و کسی کشته نشد. در منابع مربوطه نوشته شده است: «در این جنگ، گذشته از معین همایون [بختیاری]، میرزا کوچک خان و سالار بهادر نیز دلیری‌ها نمودند.»^۵

اردوی شرق در روز ۱۴ رمضان ۱۳۲۹ق (۱۷ شهریور ۱۲۹۰) به سوی سوادکوه به راه افتاد. بامداد در روستای عباس‌آباد با اردوی دشمن مواجه شدند و توانستند نیروهای طرفدار محمدعلی شاه را که در خواب بودند، غافلگیر کنند و آنها را متواری کرده و آنجا را به راحتی به تصرف در بیاورند. اردوی شرق، نقاطی که اردوی دشمن از آنجا عقب‌نشینی کرده بود، را به تصرف خودشان در آوردند و با دستور فرماندهان خود به غارت روستاها و مراکز مربوط به طرفداران محمدعلی شاه پرداختند. حتی به اموال مردم و زیورآلات زنان بی‌دفاع نیز رحم نکردند.^۶ میرزا کوچک رشتی فرمانده سواران، از معدود سردسته‌هایی بود که در طول مسیر، مراقب بود که نیروهایش مزاحم اهالی نشوند و دست به غارت نزنند و آسایش مردم بومی، سلب نشود. میرزا اسماعیل جنگلی، می‌نویسد: «[میرزا کوچک] همه وقت درصدد جلوگیری اردو از مزاحمت اهالی بوده و مراقبت بلیغ در آسایش اهالی، اعمال می‌نمود.»^۷ محمدعلی گیلک نیز نوشته است: «کوچک خان در این ماموریت... در بین راه در همه جا مراقب اردو [بود] و از کوچک‌ترین اذیت نفرات نسبت به اهالی جلوگیری می‌کرد و جهدی بلیغ در آسایش مردم به خرج می‌داد.»^۸

مجروحیت در جنگ بندرگز

شوکت الممالک رئیس اردوی اول شرق، به همراه

۱. واجد سمیعی، ۱۳۹۳، ۷۰۶۶.

۲. کسروی، ۱۳۵۳، ۱۷۱.

۳. جنگلی، ۱۳۵۷، ۵۸، ۵۷؛ گیلک، ۱۳۷۱، ۱۵.

۴. شهریور ۱۲۹۰.

۵. کسروی، ۱۳۵۳، ۱۸۱۱۸۰.

۶. واجد سمیعی، ۱۳۹۳، ۱۷۸، ۱۷۵ و ۱۸۰، ۱۷۲.

۷. جنگلی، ۱۳۵۷، ۵۸.

۸. گیلک، ۱۳۷۱، ۱۵.

روزنامه ندای جنوب در روز سه‌شنبه ۲۲ ذی القعدة ۱۳۲۹ ق
خبر زخمی شدن میرزا کوچک را این‌طور درج کرده است:

«قضیه متأسفه؛ از نتایج وقایع و جنگ غیرمعموله [در
اصل: غیرماموله] بندرجز آقا میرزا کوچک خان رشتی که از

■

میرزا کوچک در درگیری بندرگز، از ناحیه سینه و بازو به
شدت زخمی شد. میرزا اسماعیل جنگلی می‌نویسد:
«اردو تا بندرجز فاتحانه رفت و در ورود آنجا شبانه دچار
حمله عده کثیری از تراکمه شده، با قلت عده در جنگ،
پافشاری نموده و عاقبت سینه و دست راست کوچک
خان به زخم گلوله به طور خطرناک مجروح گردید.»

■

جمله مجاهدین غیور و وطن‌پرست مشروطه‌خواه واقعی
است و خدمات و جانفشانی‌های ایشان در انقلابات اخیر
و محاربات مشروطه و استبداد در رشت و قزوین و بادامک
و سوادکوه و فیروزکوه و غیره طرف تمجید و تحسین متفق
علیه عموم مشروطه‌خواهان است، از دو جا زخم‌دار شده.
تیر اول از پشت خورده از سینه درآمده و تیر دوم از پستان
چپ خورده، از بازوی راست در می‌آید، به قسمتی که حرکت
و حمل و نقل این جوان غیور جانباز به دماوند، ممکن
نمی‌شود، ناچاراً در بندرجز در منزل یک نفر می‌گذارند که
زخم‌های‌شان را معالجه نمایند. این قضیه متأسفه خاطر
عموم مشروطه‌خواهان را بدون استثنا ملول و مکدر ساخته،
امیدواریم به تایید و توجه خداوندی، عاجلاً بهبودی یافته،
چشم تمام مشروطه‌خواهان را از نگرانی و اضطراب مستخلص
[در اصل: متخلص] سازند.»^۶

این جنگ در صبح روز ۲ ذی القعدة ۱۳۲۹ ق^۷ با درگیری

پیش‌قراولانش راهی استرآباد شد و در روز ۲۹ شوال ۱۳۲۹ ق^۱
وارد «بندرگز» شد و در خارج از آبادی، نیروهای خود را مستقر
کرد و منتظر ماند تا بقیه نیروهای مشروطه‌خواه برسند. در
همان روز اول، سه نفر از مردم شهر را به اتهام استبدادخواهی
دستگیر کرد و با وساطت اگنط روس، یک نفر از آنها آزاد
شد.^۲ در اولین روز ذی القعدة پیش‌قراولان اردوی محمدعلی
شاه در سکوت و خواب دولتیان، در نزدیکی اردوی دولتی
مستقر شدند و نقاط سوق الجیشی را تصرف کردند و در
زمان مناسب، شروع به تیراندازی نمودند و این کار باعث فرار
نیروهای اردوی دولتی شد. میرزا کوچک فرمانده نیروهای سواره
که محل استقرار نیروهایش با بقیه اردو کمی فاصله داشت و
در کاروانسرای مستقر شده بود. همراه با نیروهایش با اسلحه
موزیر بیرون شتافتند و شروع به تیراندازی کردند. وکیل باشی
توپچیان فراگوزلو به همراه دو نفر از توپچی‌ها وارد صحنه
شدند و توپ‌ها را به کار انداختند. نیروهای فراری برگشتند و
دوباره شروع به دفاع پرداختند و موفق شدند که نیروی مقابل را
عقب بنشانند. همزمان با طلوع خورشید، جنگ بعد از تقریباً
۳ ساعت به پایان رسید و نیروهای طرفدار محمدعلی شاه به
جنگل عقب نشستند. تعداد زیادی از نیروهای اردوی دولتی
کشته و مجروح شدند و صدای مجروحین به آسمان بلند
شده بود.^۳

میرزا کوچک در درگیری بندرگز، از ناحیه سینه و بازو به شدت
زخمی شد. میرزا اسماعیل جنگلی می‌نویسد: «اردو تا بندرجز
فاتحانه رفت و در ورود آنجا شبانه دچار حمله عده کثیری از
تراکمه شده، با قلت عده در جنگ، پافشاری نموده و عاقبت
سینه و دست راست کوچک خان به زخم گلوله به طور
خطرناک مجروح گردید.»^۴ محمدعلی گیلک اضافه می‌کند:
«به وسیله یکی از رفقای همراه. محمدعلی پیربازاری. که او
را روی دوش گرفته و مسافتی پیاده طی نمود، از خطر رهایی
یافت.»^۵

۱.۱. آبان ۱۲۹۰.

۲. واحد سمعی، ۱۳۹۳، ص ۲۱۱.

۳. واحد سمعی، ۱۳۹۳، ۲۱۶، ۲۱۴.

۴. جنگلی، ۱۳۵۷، ۵۸.

۵. گیلک، ۱۳۷۱، ۱۵. البته فخرایی به اشتباه، محل این مجروحیت را در گمش تپه نقل می‌کند. (فخرایی، ۱۳۷۶، ۴۰).

۶. روزنامه ندای جنوب، ش ۲، س ۱، سه‌شنبه ۲۲ ذی القعدة ۱۳۲۹ ق، به نقل از نوزاد، ۱۳۹۹، ۴۳۸، ۴۳۷/۵.

۷. آبان ۱۲۹۰.

را حفظ کنند. پیکر مجروح میرزا کوچک را نیز به این مکان آوردند. آنها تمام سلاح‌های سبک و سنگین‌شان را تحویل دادند و در کنار مردم و تجار تبعه خارجی، در حیاط بانک روسی مستقر شدند تا به دست ترکمن‌ها اسیر نشوند. با اینکه روس‌ها در بندرگز کنسولگری نداشتند ولی رئیس بانک روسی، اگنط و حافظ منافع آن کشور بود. اگنط با صاحب‌منصبان اردو به گفتگو پرداخت و پذیرفت که آنها را پناه دهد.^۳ در روز ۴ ذی القعدة ۱۳۲۹ق،^۴ دومین روز حضور صاحب‌منصبان اردوی شرق در بانک روسی، نیروهای ترکمن با هیاهوی زیادی برای غارت بندرگز آمدند و چند ساعتی در آنجا ماندند و مکان‌هایی که پرچم روسیه داشت، در امان بودند.^۵ نیروهای محمدعلی شاه نزد متحصنین در بانک استقراضی روسی رفتند و به آنها پیشنهاد کردند که به محمدعلی شاه پیوندند. آنها به میرزا کوچک زخمی که به هوش آمده بود، پیشنهاد کردند که در صورت ملحق شدنش به جبهه محمدعلی شاه، او را فوری برای معالجه به گمش‌تپه می‌فرستند. میرزا اسماعیل جنگلی، می‌نویسد:

قهرمان خان حاجب الدوله از طرف محمدعلی شاه به قنصلخانه [صحیحش، بانک استقراضی روس است]. آمده، مرحوم کوچک خان را به مساعدت محمدعلی شاه دعوت و ضمناً معالجه عاجل او را در گمش‌تپه تکلیف کرد. مرحوم کوچک خان اظهار داشت: «من مرگ را با حفظ عقیده خود، ترجیح می‌دهم. بدانید که قدمی خلاف آمال ملیت‌ام نخواهم برداشت، زیرا این مرگ، به آن نوع زندگانی که شما به من در گمش‌تپه تکلیف می‌کنید، رجحان و مزیت دارد.» رد شدن این دعوت باعث تجری مخالفین شده، مختصر لوازم زندگانی را هم که داشت، به سرقت بردند.^۶

تا وقتی محمدعلی شاه در منطقه استرآباد بود، منطقه تحت اشراف او بود و برای متحصنین در بانک روسی بندرگز، راهی برای آزادی وجود نداشت جز اینکه سوار کشتی شوند و به سایر مناطقی که تحت نفوذ محمدعلی شاه نبود، خودشان را برسانند. کشتی روسی «قارص» - که مدتی هم در بدون

دو طرف مجدداً آغاز شد و بعد از سختی بسیار، نیروهای مشروطه‌خواه توانستند طرفداران محمدعلی شاه را وادار به عقب نشینی کنند.^۱ فردای آن روز با حمله طرفداران محمدعلی شاه، نیروهای دولتی غافلگیر شدند. بخشی از نیروهای پیاده مشروطه‌خواه راهی جنگل شدند و با ترس و وحشت، متواری شده و ارتباط بخش‌های مختلف اردوی مشروطه‌خواه با سایرین قطع گردید. اردوی شرق در این نبرد شکست خورد و تعداد تلفات‌شان قابل توجه بود. سردار



محمیی فرمانده اردو و حکمران دو ولایت مازندران و استرآباد، این دو منطقه را به دشمنش واگذار کرد و خودش وحشت‌زده به دماوند و سپس تهران فرار کرد.^۲

تحصن در بانک استقراضی روس

برخی از سران اردوی شرق که اسب نداشتند یا آنها که مجروح شده بودند و یا آنها که نتوانسته بودند فرار کنند، در بانک استقراضی روس، شعبه بندرگز، متحصن شدند تا جان خود

۱. واجد سمیعی، ۱۳۹۳، ۲۳۶، ۲۱۷.

۲. واجد سمیعی، ۱۳۹۳، ۳۵۱، ۳۴۹.

۳. واجد سمیعی، ۱۳۹۳، ۲۵۴، ۲۵۰.

۴. آبان ۱۲۹۰.

۵. واجد سمیعی، ۱۳۹۳، ۲۶۱، ۲۵۹.

۶. جنگلی، ۱۳۵۷، ۵۸.

مجلس به روز پنجشنبه ۱ ذی الحجه ۱۳۲۹ ق منتشر گردید. تلگراف میرزا محمدی انشایی به این شرح بود:

«از رشت به طهران، حضرت ناصرالاسلام! آقا میرزا کوچک خان، دیروز ۲۵ [ذی القعدة] وارد رشت شد. محمدی [انشایی]»^۵

ناصرالاسلام ندامانی نیز طی تلگرافی به میرزا کوچک از سلامتی و ورودش به رشت ابراز خوشحالی کرد. تلگراف وی به این شرح است:

«رشت: جواب جناب مستطاب آقای ناصرالاسلام، توسط آقای آقا میرزا محمدی [انشایی]، خدمت آقا میرزا کوچک خان، دام اقباله العالی!

از مژده سلامتی و ورود سرکار به رشت، قلوب کلیه احرار و وطن پرستان قرین بشارت گردید. ارادت صمیمانه خود را تقدیم داشته، به بشارت حصول بهبودی و رفع عارضه مؤلمه، مسرورم دارید. آقا میرزا رحیم [رشتی، برادر میرزا کوچک] امروز به سمت رشت حرکت نمودند. ناصرالاسلام»^۶

بعد از اولتیماتوم دولت روسیه به ایران، سفارت روسیه طی نامه‌ای به وزارت امور خارجه در ۲۲ صفر ۱۳۳۰ ق فهرست بلندی از مشروطه خواهان گیلانی را به آنها داد و خواستار تبعید ۵ ساله این افراد از گیلان شد؛ چرا که «توقف شان در گیلان موجب اغتشاش و اختلال و بی نظمی خواهد شد.» نکراسوف کنسول روسیه در رشت، خودش این حکم را اجرا کرده و عده‌ای از این افراد را به تناسب فعالیت شان، دستگیر و تبعید و زندانی و حتی اعدام کرد.^۷

میرزا کوچک هم از جمله کسانی بود که به مدت ۵ سال از حضور در وطنش گیلان محروم شد. او حدود ۳ سال از تبعیدش را در تهران گذراند و در سال ۱۳۳۳ ق برای تاسیس نهضت جنگل، مخفیانه به رشت رفت.^۸

هماهنگی با دولت ایران در دهانه ساحل بندرانزلی توقف بود. در ساحل بندرگز پهلو گرفت و ناخدای آن و سایر افراد آن با متحصنین همدردی کردند و نزد متحصنین رفته و به آنها امید دادند که به زودی نجات خواهند یافت. ناخدای کشتی، با صحبت و تهدید با رئیس بانک روسی خواستار آزادی و انتقال متحصنین شد، ولی این کار او باعث شد این کشتی را به باکو فرابخوانند و به جای آن، کشتی روسی «اردکان» به جای آن به ساحل بندرگز فرستاده شود.^۲

پزشکان نظامی روس که در بیمارستان آشوراده مشغول فعالیت بودند، از طرف دولت روسیه ماموریت یافتند تا به بانک روسی سر بزنند و به مجروحین متحصن رسیدگی کنند. سپس به خاطر شدت حراجت، میرزا کوچک را به بیمارستان آشوراده منتقل کردند و بعد با کشتی برای درمان به بادکوبه فرستادند:

دکترهای نظامی روس که در مریض خانه آشوراده مستخدم اند، اکثر روزها به بانک می آیند و مجروحین را که با آه و ناله دمسازند، پرستاری و مداوا می نمایند. کسانی که جراحات شان سخت و مهلك به نظر می رسيد، قبلا از مریض خانه به آشوراده سوق داده بودند. میرزا کوچک خان رئیس سواران مجاهد و یک صاحب منصب پیاده نظام لطفعلی خان نام و چند نفر از مجروحین دیگر را نیز پیای یکدیگر به عنوان معالجه، به آشوراده و از آنجا به بادکوبه فرستادند.^۳

میرزا کوچک چند روزی در مریض خانه بادکوبه به سر برد و بلافاصله بعد از اینکه بهبود یافت، برای برگشتن به گیلان تلاش کرد.^۴ او در روز ۲۵ ذی القعدة ۱۳۲۹ ق وارد رشت گردید و دوستانش از سلامتی او خوشحال شدند. حجت الاسلام میرزا محمدی انشایی، دوست صمیمی و نزدیک میرزا کوچک، در روز ۲۶ ذی القعدة ۱۳۲۹ ق خبر سلامتی و ورود میرزا کوچک به رشت را طی تلگراف کوتاهی برای سیدیحیی ناصرالاسلام ندامانی، نماینده وقت مردم رشت در دومین دوره مجلس شورای ملی در تهران ارسال نمود. این تلگراف در روزنامه

۱. دبیرخانه همایش بازنشاسی نهضت جنگل، ۱۳۸۲، ۸۸۸۷.

۲. واجد سمیعی، ۱۳۹۳، ۲۹۳ و ۲۹۴.

۳. واجد سمیعی، ۱۳۹۳، ۲۷۶.

۴. واجد سمیعی، ۱۳۹۳، ۳۵۱.

۵. روزنامه مجلس، س ۵، ش ۵۶، پنجشنبه ۱ ذی الحجه ۱۳۲۹ ق، ۲۳ نوامبر ۱۹۱۱ م، ص ۲؛ سید قطبی، ۱۳۹۹، ۱۷۵/۶.

۶. روزنامه مجلس، س ۵، ش ۵۶، پنجشنبه ۱ ذی الحجه ۱۳۲۹ ق، ۲۳ نوامبر ۱۹۱۱ م، ۳۰۲؛ سید قطبی، ۱۳۹۹، ۱۷۶/۶.

۷. کسروی، ۱۳۵۳، ۴۷۵، ۴۷۳.

۸. فخرایی، ۱۳۷۶، ۴۲، ۴۱؛ گیلک، ۱۳۷۱، ۱۷.

نتیجه‌گیری

میرزا کوچک جنگلی از آغازین روزهای نهضت مشروطه، فعالیت‌های چشمگیری در راستای مشروطه‌خواهی انجام داد. او یک گروه سیاسی به نام «انجمن روحانیون ایران» را در رشت تأسیس کرد و فعالیت‌های او و سایر دوستان فاضلش تا ابتدای استبداد صغیر، در قالب همین انجمن صورت می‌گرفت. در دوران استبداد صغیر هم به همراه عده‌ای از طلاب و کسبه، در کنسولگری عثمانی در رشت، متحصن شد و درخواست اعاده مشروطه کرد. او در سه عملیات مهم تصرف رشت و تصرف قزوین و تصرف تهران شرکت داشت، ولی انتقاداتی هم به عملکرد سران مشروطه گیلان مانند عبدالحسین خان سردار محیی و میرزا کریم خان رشتی داشت. او بعد از فتح تهران، در تهران ماند و البته هیچ مسئولیتی قبول نکرد، بلکه به رفتارهای سران مشروطه‌خواه معترض بود و ارتباطش را با سردار محیی قطع کرد. میرزا گرچه در تهران با سختی زندگی کرد، ولی از پذیرفتن حقوق ماهانه و کمک‌های مادی سردار محیی و سایر مسئولین کشوری امتناع کرد. بازگشت محمدعلی شاه مخلوع و تهدید اساس مشروطه، باعث شد تا میرزا کوچک با سردار محیی دوباره ملاقات کند و حتی بپذیرد که در زمره فرماندهان زیر نظر او، راهی جنگ با محمدعلی شاه در مازندران و استرآباد شود. او در چند عملیاتی که انجام گرفت، رشادت‌هایی از خودش بروز داد و لشکر مشروطه‌خواهان به پیروزی‌هایی رسید. در جنگی که در بندرگز رخ داد زخمی مهلک برداشت و مشروطه‌خواهان در همین جنگ شکست خوردند و اکثر نیروهای شان متواری شدند و بقیه که نتوانستند فرار کنند، در بانک استقراری روس متحصن شدند. پیکر مجروح میرزا کوچک را هم به همانجا منتقل کردند و بعد از مدتی برای مداوا به بیمارستان آشوراده و سپس برای درمان به بادکوبه فرستادند. بعد از مدتی، میرزا کوچک به ایران بازگشت؛ اما در ابتدای سال ۱۳۳۰ ق از سوی نکراسوف کنسول روسیه در رشت، تبعید شد و ۵ سال حق حضور در گیلان را نداشت.

منابع

قرآن کریم.

بشیری، احمد (۱۳۶۲): کتاب آبی: گزارش‌های محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس درباره انقلاب مشروطه ایران، ج ۲، نو، تهران، اول.
جنگلی، میرزا اسماعیل (۱۳۵۷): قیام جنگل: یادداشت‌های میرزا اسماعیل جنگلی خواهرزاده میرزا کوچک خان، با مقدمه: اسماعیل رائین، جاویدان، تهران.

خاقانی، بدیل بن علی، (۱۳۸۲): دیوان خاقانی شروانی، تصحیح: ضیاءالدین سجادی، زوار، تهران.
دبیرخانه همایش بازشناسی نهضت جنگل (۱۳۸۲): مجموعه اسناد نهضت جنگل، شهریاران، رشت.
درویش، سعدالله خان (۱۳۸۷): خاطرات سعدالله خان درویش: رئیس مجاهدین نظامی جمعیت جنگل، به کوشش: جهانگیر درویش، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، تهران.
دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۵۹): خاطرات دهخدا از زبان دهخدا، کتاب پارسا، تهران.
دیوسالار (سالار فاتح)، علی (۱۳۳۶): یادداشت‌های تاریخی راجع به فتح تهران و اردوی برق (بخشی از تاریخ مشروطیت)، با مقدمه: نزهت دیوسالار، ناشر مولف.
رایبند، ه.ل. (۱۳۶۸): مشروطه گیلان، آشوب آخر الزمان، به کوشش: محمد روشن، طاعتی، رشت.
سید قطبی، سید مهدی (۱۳۹۹): اخبار گیلان در مطبوعات عصر قاجار، ج ۶، فرهنگ ایلیا، رشت، اول.
سعدی شیرازی، شیخ مصلح الدین، (۱۳۸۵): کلیات سعدی، تصحیح: محمدعلی فروغی، هرمس، تهران.
شریف کاشانی، محمد مهدی (۱۳۶۲): واقعات اتفاقیه در روزگار، ج ۲، به کوشش: منصوره اتحادیه (نظام مافی) و سیروس سعدوندیان، نشر تاریخ ایران، تهران.
فخرایی، ابراهیم، (۱۳۷۶): سردار جنگل (میرزا کوچک خان)، جاویدان، تهران.
_____ (۱۳۵۲): گیلان در جنبش مشروطیت، کتاب‌های جیبی و فرانکلین، تهران.
فومنی، عبدالفتاح، (۱۳۵۳): تاریخ گیلان و نقش گیلان در نهضت مشروطیت ایران، به کوشش: عطاءالله تدین، تهران: نشر فروغی.
کسروی، احمد (۱۳۵۳): تاریخ هیجده ساله آذربایجان، امیرکبیر، تهران.
کشاورز، فتح‌الله (۱۳۷۱): نهضت جنگل و اتحاد اسلام اسناد محرمانه و گزارش‌ها، سازمان اسناد ملی ایران، تهران.
گیلک، محمدعلی، (۱۳۷۱): تاریخ انقلاب جنگل به روایت شاهدان عینی، نشر گیلکان، رشت.
ملک‌زاده، مهدی (۱۳۸۳): تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، سخن، تهران.
نوزاد، رضا، (۱۳۹۹): اخبار گیلان در مطبوعات عصر قاجار، ج ۵، فرهنگ ایلیا، رشت، اول.
واجد سمیعی (سالار معتضد)، محمدعلی (۱۳۹۳): ناگفته‌های مشروطیت: خاطرات سالار معتضد از اردوی شرق و مقابله با محمدعلی میرزا «شاه مخلوع قاجار» ۱۳۲۹ ه. ق. ۱۲۹۰ ه. ش.، به کوشش: ناهید عبقری، نشر بانگ نی، مشهد.
پیروم خان، ارمنی، (۱۳۵۶): از انزلی تا تهران: یادداشت‌های خصوصی پیروم خان مجاهد ارمنی، ترجمه: نروس، با مقدمه: محمدحسین صدیق، نشر بابک، تهران.
روزنامه خیرالکلام، س ۱، ش ۴۷، ۱۶ ربیع الثانی ۱۳۲۷ ق.
_____، س ۴، ش ۱۰، ۲۸ ذی القعدة ۱۳۲۹ ق.
روزنامه شمس، س ۱، ش ۱۹، ۲۳، ۲۲ محرم ۱۳۲۷ ق.
روزنامه مجلس، س ۵، ش ۵۶، پنجشنبه ۱ ذی الحجه ۱۳۲۹ ق.
_____، س ۵، ش ۵۷، یکشنبه ۴ ذی الحجه ۱۳۲۹ ق.